

ملک الشعراى بهار

اثر: دکتر اسماعیل خاکمی

استاد دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران.

و حسن اکبری بیرق

(از ص ۲۷ تا ۴۷)

چکیده:

این مقاله دربرگیرنده جلوه‌های اندیشه‌مدرن در اشعار ملک‌الشعراى بهار، شاعر بزرگ معاصر می‌باشد. نویسنده می‌کوشد اصول اساسی مدرنیته اروپایی را که عبارتند از: سکولاریسم، عقلانیت، اسطوره‌زدایی، نفی گذشته، انسان‌مداری و ... در شعر بهار جستجو، یافته و تحلیل کند.

واژه‌های کلیدی: ملک‌الشعراى بهار، اندیشه‌های مدرن، آزادی، عدالت، وطن، خرافه‌زدایی از دین، نفی گذشته و ...

مقدمه:

سخن گفتن درباره میرزا محمد تقی ملک الشعراء بهار - از موضعی که ما بر آنیم - بغایت صعب و دشوار است؛ چرا که ترسیم هندسه فکری شاعری که پایی در سنت داشته و پایی دگر در تجدد، اگر ممتنع نباشد به یقین سهل نیز نخواهد بود. بهار متعلق به آن گروه از روشنفکران این دیار است که با وجود دلبنستگی به پیشرفت و توسعه و مدرنیت، دلی نیز در گزو گذشته و سنت دارند. این نوع نگرش، از آنان افرادی محافظه کار و گاه متحیر ساخته است. بهار درست به همانگونه که در عین تعلق خاطر به سنت، با تجدد ادبی نیز مخالفتی جدی نکرد، در برابر مظاهر تمدن مدرن نیز با وجود علاقه شدیدش به پیشینه تاریخی ایران، عناد نورزید و بلکه آن را توصیه کرد:

گذشته، پایه و بنیان حال و آینده است. ... بنابراین است که هر شیغل را نظام دهد
 ز درس حکمت و آداب رفتگان مگسیند ما که این گسنگیت خواری مدام دهد
 نگویمت که به ستخوان خاک خورده بناز عظام بالیه کی رتبت عظام دهد
 به علم خویش نکن تکیه و به عزم درست که علم و عزم، ترا عزت و مقام دهد
 ولی ز سنت دیرین متاب رخ زیراک به ملکت، سنت دیرینه احتشام دهد
 ز غرب علم فراگیر و ده به معده شرق که فعل هاضمه اش با تن انضمام دهد.

(از قصیده پیام ایران)

این سرگستگی و تذبذب، کار محقق را در ارایه چهره ای نزدیک به واقع از بهار، با پیچیدگی چند روبرو می کند. شاید علت العلل این دشواری آن باشد که ما در اشعار بهار با خود صمیمی شاعر چندان سرو کار نداریم و بیشتر با یک سیاستمدار و ایدئولوگ هنرمند که ذوقش را در خدمت اجتماع و اهداف سیاسی قرار داده است مواجهیم. به هر حال علی رغم همه این مسائل سعی ما بر آن است که ابتدا کلیاتی در باب شعر و اندیشه او به دست داده آنگاه به وجوه مدرن تفکرات وی بپردازیم.

بهار کیست و چگونه می‌اندیشد؟
 انقلاب، مشروطیت، دز ایران که در اثر آشنایی مردم با دستاوردهای مادی و معنوی تمدن غرب به وقوع پیوست، در دامان خود شاعران و نویسندگان ارجمند پرورد که بهار یکی از آنهاست: ملک الشعراء بهار «شعر فارسی را که پیش از آن غالباً در خدمت عشق و تملق و نویدنی بود به خدمت عدالت و آزادی درآورد و تحولی عظیم را در ادبیات ما سبب گردید» (فوشیدوز، خسرو - درباره ادبیات و نقد ادبی - تهران، امیرکبیر - چاپ دوم، ۱۳۷۳ - ج ۱ ص ۲۷۸).

او توان شاعرزنی و نویسندگی خود را به عنوان ابزاری در خدمت مبارزه با استبداد به کار گرفت و از این رهگذر فضل نوینی در تاریخ ادبیات این مرز و بوم گشود.

همه او از همان ابتدای جوانی روحیه ای نوگرا و پویا داشت تا جایی که در سال ۱۳۳۶ ه. ق. انجمن ادبی دانشکده را در تهران برای حصول بدین مقصود تأسیس کرد.
 «این انجمن مجله ای هم به نام دانشکده نشر کرد و با اعتقاد به لزوم تجدید»

نظر در طرز و رویه ادبیات ایران انقلابی آرام را در ادبیات ایران توصیه می‌کرد. عقیده زهبران انجمن آن بود که همه چیز در این عرصه منقلب و برهنه و متغیر دستخوش تقلب و تغییرند پیش شگفت نیست اگر در ادبیات ما، روحی در لغات و اصطلاحات ما و طرز ادای مقاصد ما تغییراتی حاصل شده است» (زرین کوب، عبدالحسین - نقد ادبی - تهران، امیرکبیر - چاپ چهارم، ۱۳۶۹ - ج ۲ ص ۶۲۱).

بحال باید دید که این نوجویی و ملذذیت تا چه حد در عمق اضمیر او رسوخ و نفوذ داشته و آیا نواندیشی او مبتنی بر مبانی متفاوتی و هستی شناختی بوده است یا نه.

اگر قول مشهور ویتگنشتاین را مبنی بر اینکه «مرزهای زبان من، مرزهای جهان من اند» (ویتگنشتاین، لودویگ - رساله منطقی، فلسفی - میرشمس‌الدین ادیب سلطانی - تهران: امیرکبیر)، بپذیریم باید درباره مدرن بودن و مدرن فکر کردن ملک الشعرا قدری بیشتر تأمل و درنگ کنیم چرا که زبان، قالب و فرم شعر بهار نشان چندانی از تجدد و مدرنیته نداشت و ندارد و همین عدم تحول شگرف در زبان و فرم نمایانگر آن است که در اندیشه نیز تحولی جدی صورت نگرفته است. برای اینکه زبان تجلی اندیشه است و صورت حکایت از معنا می‌کند.

دو منظومه مدرنی هم که با عنوان «سرود کبوتر» و «مرغ پریشان» از بهار بر جای مانده در حکم استثناء منقطع و همین عدم تداومش بهترین دلیل بر تفنی بودن آن است.

برخی از صاحب نظران حتی این مقدار تجدد را از بهار نمی‌پذیرند: «مطلقاً نمی‌شود ملک الشعراء بهار را نوپرداز دانست. او آخرین بازگشتی دوره قاجار و دست بالا، از شاعران جنبش مشروطه محسوب می‌شود». (تاریخ تحلیلی شعر نو، ج ۱ ص ۱۵۳):

به درستی نمی‌توان تشخیص داد که اطلاق نوپرداز و یا غیر نوپرداز به ملک الشعرا از سوی منتقدان تا چه اندازه از دقت معنایی برخوردار است اما وقتی ما از نوگرایی و تجدد شاعری سخن می‌گوئیم مقصودمان میزان تأثیر پذیری شاعر از مبانی تفکر مدرن غربی است. پرسش ما این است که آیا شاعر مورد بحث - مثلاً بهار - ذهنیت مدرن به معنایی که در بخش اول این رساله عنوان کردیم، پیدا کرده است یا خیر.

حقیقت این است که دل بستگی بهار به زبان و سبک قدما را باید جدی گرفت. بدین معنا که همچنانکه بیشتر گفتیم معنای جدید صورت جدیدی نیز می‌طلبد و به هزار و یک دلیل معنا شناختی اگر شخصی در اندیشه خود به افقهای جدید فکری

رسیده باشد لزوماً باید این شهود و دریافت به زبان و فرم و قالب جدیدی عرضه شود. بهار نیز از این قاعده مستثنی نیست. برای اثبات این مدعا اندکی به جهان بینی و تفکرات کلی بهار می پردازیم:

مدرنیته، دنیا و حیات دنیوی را بشدت جدی گرفته و برای آن خطی از اصالت قایل است و بلکه اصالت را بدان واگذار کرده است. اما در تفکر سنتی و پیشامدرن جهان جز زرق سازی و جای بازی و دروغ و نیرنگ و فریب و ... نیست. در سنت ادبی هزار سناله ما همواره دنیا با صفاتی اینگونه توصیف شده و هیچگاه بجد گرفته نشده است. بهار نیز به گواهی اشعارش در اغلب موارد، همینگونه می اندیشیده است.

آسایش جاوید از آن سوی حیات است

زین سو بجز از رنج و غم و درد و بلا نیست

سر به سر وهم است و پندار و غرور

ج ۱ / ۵۳۶

گرچه بدیع است جهان لیک بی بقاست

هیچ گوارنده چنین ناگوار نیست

غمیر و همیم نیاید به نظر

ج ۱ / ۴۹۵

یکی از مهمترین شعارهای اندیشمندان دوران مدرن عبارت بود از غلبه بر

طبیعت و تصرف در آن و عدم انفعال در برابر قوای فهریته طبیعی. (در این باره رک: بخش اول این رساله - ذیل عنوان «عصر روشنگری»). بنابراین اندیشه راضی بودن به آنچه هست مساوی است با عدم تلاش برای تغییر آن و این یعنی مبارزه با پویایی و نوجویی که اخلاق اصول مدرنیته می باشد. بهار در دیوان خود در مواضع متعددی چنین تفکری که در تقابل با مبانی مدرنیته است از خود بروز داده که به نمونه ای از آن اشاره

و بر رمه چون گشت شبان چیره دست
 و انداز نه شبان است که گرگ رمه است
 سنگ بود اولی از شبان بزرگ
 کز رمه بستاند و ببخشد به گرگ
 خیز و تهن زین همه پیرایه باش
 با همه فرزند و تو میان دایه باش
 (مجموعه شعرها، ج ۱، ص ۱۳۹)

از حق نباید گذشت که این نوع ادبیات یادآور لحن شعرای کلاسیک زبان فارسی از جمله سعدی و فردوسی و... می باشد. یعنی در خوشبینانه ترین شرایط بهار چون سعدی می اندیشیده است. به عبارتی دیگر بهار روح شعر است و به عبارتی دیگر بهار روح شعر است. نگرش سنتی بهار به هستی دارای و جوهی بیش از این مواردی است که به عنوان نمونه بر شمردیم اما در افکار او رگه هایی از تجدد نیز دیده می شود که مختصراً به برخی از آنها اشاره می کنیم:

بسم الله الرحمن الرحیم
 گرایش به شعر نو به شعر نو به شعر نو
 ملک الشعراء با همه شیفتگی و دل بستگی مفراطی که به ادبیات کهن فارسی داشت
 و با همه تعبد و احترامی که نسبت به قوالب و سبکهای کلاسیک شعر فارسی از
 خود نشان داد گرایش معتدلی نیز به شعر نو داشت. شاید با توصیفی که ما از بهار به
 دست دادیم باور اینکه بهار نیز شعر آزاد سیروده است کمی دشوار بنماید اما
 واقعیت چیزی غیر از این است. به

پیشتر از دو منظومه «مرغ شیاهنیک» و «شترود کیوتر» سخن گفتیم. این دو قطعه
 شعر از دو بیتنی های به هم پیوسته ای که مصرع هایش یکی در میان هم قافیه هستند
 تشکیل شده و حاصل گزایشی است محتاطانه به شوی شعر نو. بهار در سال ۱۳۰۹
 چنین توصیه ای به تجدد کرده است:
 بهارا همتی جو اختلاطی کن به شعر نو
 که رنجیدم ز شعر انوری و عرفی و جامی
 تجدد بهار در این دو قطعه منحصراً به قالب و صورت نیست بلکه میضمون و

محتوا را نیز شامل است. مثلاً در مرغ شباهنگ، بجای روایت کلی داستان که شیوه سنتی شعر است، به طرح جزئیات، منی پردازد و به شیوه داستان سرایان و شاعران مدرن اروپایی ترتیب و مؤالات منطقی حادثه را بزهرم زده و بجای توضیح خطی ماجرا به نوعی روایت انتخابی دست می‌زند.

در این اثر ملک الشعرا بیش از همیشه به ماهیت و مفهوم شعر آزاد نزدیک شده است و می‌توان آن را با شعر «مرغ آمین» نیما یوشیج مقایسه کرد. اما درینجا که محافظه کاری بهار مجالی برای شکوفایی این استعداد او نداد تا شاهد شعرهای آزاد بیشتری از او باشیم.

● اعتقاد به نقد و اصلاح

بهار که خود و کشور خود را بر سر دو راهی سنت و مدرنیته می‌دید و از سوی دیگر تمایلات سنتی عمیقی داشت برخلاف آنانی که طریق پیشرفت را در تقلید بی چون و چرا از فرنگ می‌دیدند، به نوعی مدرنیسم معتدل روی آورد؛ بدینگونه که با حفظ سنت و پیشینه ارزشمند تاریخی، بایستی در سبیل تجدد گام نهیم. بهار معتقد بود این کشور پیر و فرتوت شده و باید آن را احیا کرد امانه با پیروی محض و تقلید صرف از برنامه تجدد غربی بلکه با اصلاحات همه جانبه و ساختاری:

فرتوت گشت کشور و او را	بایسته تو زگور و کفن نیست .
یا مرگ یا تجدد و اصلاح	راهی جز این دو پیش وطن نیست
ایران کهن شده است سراپای	درمانش جز به تیازه شدن نیست .
عقل کهن به مغز جوان هست	فکر جوان به مغز کهن نیست .
و اصلاح اگر جوان نشود ملک	گر مرد جای سوگ و حزن نیست

ج ۱ / ص ۲۷۰

ملک الشعرا از تجدد تنها به شعار اکتفا نکرده حتی طرحی عملی نیز از آن به

دست می‌دهد:
گویند که نبوده است، می‌هی
این کهنه و شش هزار سیاله
کی پیر، که کرده عمرها طی
گردد بدو ساعت استحاله
تجدید قوا کنید در وی
تاریخ هیرم شیود از اله
اصلاح کنید عهدش از پی
تا نو گردد لامحاله
این کهنه بدوش دهر بار است
هر چیز که پیر شد بگنجد
وان پیر که گنده شد بمیرد
زیور به عجز بر نبندد
تدبیر به پیر درنگیرد
ویرانه نگار کی پسندد
افتاده قرار کی پذیرد
خواهید گر این کسل بخندد
خواهید گر این کهن نمیرد
درمان و علاجش آشکار است

بایست نخست کردش احیا
وانگاه به پای داشت او را
ز اصلاح مزاجی و اداری
وز برق تجدیدش سراپا
بپا تقویت درستکاری
نو کرد به فر کردگاری
اصلاح عقیدتی و کیاری
تجدید فنون و علم و انشا
نو کردن کهنه زین قرار است

ج ۱ / ص ۳۸۲
بهار حتی دین و اندیشه‌های مذهبی را نیز مانعی در راه اصلاحات نمی‌داند و

می‌گوید:

بی علمی و افلاس دل ما بخراشد
آوازه دین مانع اصلاح نباشد

جمهوری ایران سر دین را تراشد

این حرف درین مملکت امروز جفنگست

آزادی و اصلاح بود لازم و واجب مشروطیت از ما نکند دفع معاینه...
 اما اقطار اصطلاحات ملکه الشعرا تا بدانجا پیش می‌رود که به تقلید و غرض زدگی
 منجر نگردد: «...»
 ولی زینت دیرین کتاب زخ زینراک «...»
 صاحب کتاب «...» به ملکه شنت دیرینه اختشام دهد
 ز درس پارسی و تازی اختراز مکنش «...»
 «...» که این دو قوت ملکی علی الدوام دهد
 شعایر پذیران و متعارف اجداد «...»
 حیات و قدرت اقسام را قوام دهد
 مباش غرض به تقلید غربیان که بجهت شرق «...»
 سالیانه اگر دهند، هنر شرقی احترام دهد
 تو شرقی ای به شرق اندرون کمالاتی است

ولی لجه سود که غزیت فزیت تام دهد
 به هر صفت که بر آیی برای و شرقی باش
 و گرنه دایوبه صند قسمت انقسام دهد
 قضیده معروف الزینه نیک سرشار از همین مضامین بوده و نمایانگر عمق تفاوت
 جهان بینی بهار با شاعران و روشنفکران غرنزده آن دوره است که فلاح و رستگاری
 ایران را در تقلید همه جانبه از مدرنیسم اروپایی می دیدند.

● قانون و قانونگرایی

نیکویی دیگر از مفاهیم مدرنی که وارد ذهن و آرزوان و شعر و بیان ملک الشعرا شده
 است عبارت است از «قانون» و اندیشه «قانونگرایی»؛ این مسأله مفهوماً و مصداقاً تا
 اواخر دوره قاجار در فرهنگ و اجتماعات ایران بی سابقه بوده است. و ظاهراً اول

بار این «ملکم خان ناظم الدوله» بود که لفظ و معنای قانون را بر سر زبانها انداخت و حتی روزنامه‌های بدین عنوان منتشر کرد. (در این باره رک: رانین، اسماعیل - میرزا ملکم خان - تهران، صفی‌علیشاه - ۱۳۵۳).

بهار نیز همچون ملکم و دیگر روشنفکران آن دوره، به اهمیت این موضوع پی برده بود و در خلال اشعار انقلابی و اصلاح طلبانه‌اش بارها بدان اشاره می‌کرد: «بی نیروی قانون، نرود کاری از پیش، هر چه جز بر سر آهن نتوان برد تیرن را». بهار حتی وقتی پادشاهی را اندرز می‌دهد نیز متذکر این نکته و ارج و اهمیت آن می‌شود:

مادر باید که پرورد، نسیر خویش برهنه
قانون باید که ملک یابد زیور
در جای دیگر می‌گوید:
سیمی فرما، تا به قانون افکنی، بنیان کار

شده که از قانون بیچند سر سزای کفر است
بنهاده کارها همه با قانون
وز قهر و خشم یافته بیزاری

ج ۱ / ص ۳۶۹

و فی الجمله آرمان خود را قانون می‌داند و می‌گوید: «بالمصداق ده‌سده عمری به هوای وصیت قانون، سزا از چرخ برین گذشت افغانم، گفتم که مگر به نیروی قانون، همه آزادی را بیرتخت بنشانم».

ج ۱ / ص ۳۰۵

● عدالت اجتماعی و حقوق شهروندی نسبتاً سده سده و چهارم هجری است. بزاستان آنچه از اشعار بهار برمی‌آید یکی از دغدغه‌های اصلی او حقوق آدمیان بوده است. این دغدغه بصورت‌های مختلف و تحت عناوین متفاوت در اشعار او

نمود پيدا کرده است که به بزخی از آنها اشاره می‌کنیم:

- دموکراسی

یکی از طرز سریان و جریان و نفاذ اراده آدمیان و خواسته دسته جمعی انسانها روش دموکراسی است که در بخش اول رساله در باب مبانی و زمینه‌های فکری آن سخن گفتیم و اینجا از تکرار آن می‌پرهیزیم. ملک الشعرا در چند مورد به صراحت از این شیوه حکومت که باعث تحقق و به فعلیت رسیدن حقوق آحاد جامعه است یاد کرده و حتی آن را اختر سعد لقب داده است:

شه مظفر اندکی از ملک برخوردار شد

انقلاب فکری اندر عهد او بر کنار شد

اختر سعد دموکراسی ز مغرب بردمید

- پرتو آن اختر از مغرب سوی مشرق رسید

ملک الشعرا در جای جای آثارش نظام پارلمانی را ستوده و سعادت جامعه را در گرو وجود مجلس شورایی آزاد و مستقل می‌داند و اعتقادی راستخ به مسأله انتخاب از خود نشان می‌دهد:

مسأله انتخاب اصل بود در حساب

تا که شنوی کامیاب، سعی بفرما، در آن

خستم تغلل کنند، بلکه تجاهل کنند

چونکه تعادل کند پادشه و پارلمان

شه چو یکی زین دو سست نیست، تعادل درست

کار ترازو نخست شد بیه دو کفه روان

مجلس شورا استرگ، روح او کتیلان بزرگ.

بهر بداندیش گرگ، بهر خلاق شبان

ج ۱ / ص ۳۷۲

- آزادی

شعر بهار ترجمان آزادی است. شاید بیشترین دغدغه فکری بهار همین آزادی بوده است که هر که نامی از او می شنود بی اختیار به یاد آزادی این آرمان والای بشری می افتد.

مفهوم آزادی نیز به معنای درستت و جدید کلمه از مفاهیم نوین و مدرنی است که در شعر بهار به چشم می خورد. این مفهوم پیشتر در ادبیات ما وجود نداشته است و سابقه ای برای او متصور نیست. آنچه از این کلمه اراده می شده است یا معنای عرفانی آن (رهایی از تعلقات مادی) بوده و یا اختیاراتی در محدوده ای بسیار سطحی و کوچک. اما این واژه در معنای مدرن خود که در بخش اول توضیح دادیم از اواخر عصر صفوی در نوشته های روشنفکران ایرانی دیده می شود. (رک: ادوار شعر فارسی - ص ۱۴۴). اما به شکلی خام و گذرا. تنها در دوره مشروطه و چند سالی پیش از آن است که آزادی به معنای دموکراسی غربی در ادبیات سیاسی ما حضوری جدی می یابد. این طرز تلقی از آزادی بسیار نزدیک به اصل غربی آن است چرا که توسط روشنفکران آشنا با اندیشه های مدرن (همانند ملک خان و آخوندزاده و ...) مبنای سازبها و روشنگری های لازم صورت گرفته بوده است.

در شعر ملک الشعراء نیز آزادی در مفهوم جدید آن متجلی است. زیباترین ستایشها از آزادی در شعر بهار خودنمایی می کند و نشان از آن دارد که این شاعر بزرگ دل بستگی فراوانی بدین موضوع داشته است. او نه تنها آزادی را ضروری هر جامعه ای می داند:

آزادی و اصلاح بود لازم و واجب پس دست

ج ۱ / ص ۳۵۸

۷۳ بلکه این رگهر نفیس را سبب آبادانی هر تمدنی قلمداد می‌کند:

آزادی ماست اصل آبادی ما این است نتیجه خدادادی اینها

ج ۱ / ص ۵۲۳

ولی هوشمندانه معتقد است که تحقق این مفهوم خطیره‌نیازمند زمینه‌های

فرهنگی خاصی است و مقدمات ویژه‌ای می‌طلبد:

بین تربیت آزادی و قانون نتوان داشت به سبب ضعف بتوان خواند، بخوانده بکلن را

بهار، آزادی را موجب دوام و بقای ارکان جامعه قلمداد کرده و در مقام پند و

اندرز به حاکم و پادشاه این نکته را به او تذکر می‌دهد:

ملک را آزادی فکر و قلم قنوت فزای به خامه آزاد نافذتر ز نوک خنجر است.

ج ۱ / ص ۶۷۵

تنها قیدی که بهار برای آزادی قایل است، قانون است و بس جالب اینجاست که

در اغلب موارد ایندورا در کنار هم می‌آورد و حق هم همین است چرا که قانون روی

مذکر سکه آزادی است و نهر دوازده یک سرچشمه آب می‌خورند.

● ناسیونالیسم و وطن‌دوستی

از پیش از آزادی، اصلی‌ترین موضوعی که در شعر بهار مطرح است عبارت است از

«وطن، بهار، عشق سرشاری نسبت به وطن از خود بروز می‌دهد و به جرأت می‌توان

گفت از بزرگترین و صادق‌ترین وطن پرستان تاریخ چند صد سال گذشته ایران

محسوب می‌شود.

معنای مدرن وطن یا همان ناسیونالیسم مقارن عصر مشروطه وارد ادبیات ما شد

و بیان شاعرانه حس وطن دوستی در شعر ملک الشعرا به اوج رسید. بهار به دلیل شناخت عمیق و گسترده‌ای که از گذشته تاریخی ایران داشت و به سبب احساس شدید عاطفی‌ای که نسبت به زادگاه و موطن خود داشت تبدیل به قوی‌ترین مدیحه سرای وطن شده بود و بهترین و زیباترین اشعار ناسیونالیستی از آن او بود.

عشق به ایران همواره در شعر بهار چون خون جوشانی موج می‌زند و به آن حیات و طراوت و تازگی می‌دهد. این شیفتگی شدید موجب تصنیف‌های وطنی قوی مایه‌ای شده است که هنوز هم ورد زبان همه است.

بهار در قصیده بسیار مشهور لژیبه گذشته پرشکوه درخشان ایران زمین را یادآوری نموده و تجسین می‌کند و عظمت میهن عزیز خود را با بیانی هنرمندانه جلوه‌گر می‌سازد و آنگاه از ضعف و عقب ماندگی آن می‌نالد:

آن روز چه شد کایران ز انوار عدالت چون خلد برین کرد زمین را و زمن را
 آن روز که گودرز پی دفع عدو کرد گلرنگ ز خون پسران دشت پشن را
 آن روز کجا رفت که یک حمله بهرام افکند ز پا ساوه و آن جیش کشن را
 و آن روز که شاپور پیش سم شبرنگ افکند به زانوی ادب والرین را
 بدینگونه بهار هر جا از وطن یاد کرده تنها به توصیف و ستایش محض نپرداخته بلکه سعی کرده با تحریک احساسات وطنی نابسامانی‌های آن را نیز به یاد آورد تا بلکه حس ناسیونالیسم جاکمان خفته این مملکت را بیدار کند:

ای خطه ایران مهین ای وطن من ای گشته به مهر تو عجین جان و تن من
 تا هست کنار تو پر از لشکر دشمن هرگز نشود خالی از دل من محن من
 از رنج تو لاغر شده‌ام چونان کز من تا بر نشود ناله نبینی بدن من
 امیروز همی گویم با محنت بسیار دردا و دریغا وطن من وطن من

در سال ۱۲۹۰ شمسی آنگاه که دولت روسی به ایران اولتیماتوم داد با سرودن

مسمطی، اینگونه احساسات، ناسیونالیستی مردم ایران را تحریک نمود:
هان ای ایرانیان ایران اندر بلاست مملکت داریوش دستخوش نیکلاست
مرکز ملک کیان در دهن ازدهاست - غیرت اسلام کو؟ جنبش ملی کجاست؟
برادران رشید! این همه سستی چراست
ایران مال شماست ایران مال شماست

ج ۱ / ص ۲۴۳

بهار وطن دوستی را حتی ارزشی اخلاقی و دینی دانسته و چنین می‌سراید:
خدمت من مخفی و پوشیده نیست لیک ز خود وصف پسندیده نیست
سال شد از بیست فزون تا که من گشسته‌ام آواره حب الوطن
ج ۲ / ص ۱۵۵

یا در جای دیگر می‌گوید:

هر کرا مهر وطن در دل نباشد کافر است

معنی حب الوطن فرموده پیغمبر است

ج ۱ / ص ۶۶۹

همچنانکه گفتیم ناسیونالیسمی که بهار مطرح می‌کند پیش از او جز در اشعار
عارف و عشقی سابقه نداشته و از مفاهیم مدرنی است که ریشه در تفکر غرب
داشته است. البته ذکر این نکته بایسته است که بهار به نوعی انترناسیونالیسم
اسلامی اعتقاد نشان می‌دهد که شاید تحت تأثیر آرا و افکار سید جمال‌الدین بوده
باشد:

ملت عثمانی با ما یکی است	ما دو جماعت را مبدأ یکی است
ما دو گروهیم زیک پیرهن	نیست میانه سخن از ما و من
روزی بودیم دو طفل صغیر	داد به ما مادر اسلام شیر
ما دو برادر را بر هم زدند	آتش ازین فتنه به عالم زدند

ای کاش ای کاش گر اسلامیان - رسم دویی را ببرند از میان

ج ۲ / ص ۱۴۱

● حقوق زن.

یکی دیگر از وجوه مدرن اندیشه و هنر بهار، حمایت اوست از زنان و دفاع از حقوق آنها. پیش از او طی قرون متوالی کسی حتی برای زن قایل نبود تا دفاعی از آن بکند اما در اثر ورود فکر و فرهنگ جدید غربی به ایران این تفکر نیز همچون دیگر اجزای مدرنیسم در ایران پا گرفت و باز هم بهار در میان شاعران هم عصر خود در این زمینه پیشرو است.

بهار در فضایی تنفس می کرد که، زنان در حاشیه پیوده و بهره ای از فعالیت های اجتماعی و تعلیم و تربیت و تحصیل نداشتند و این همه بنام دین و برای حفظ مذهب بود و اهمیت مسأله، آنگاه روشن می شود که بدانیم،

«... هنوز در جامعه ما کسانی هستند که متأسفانه به زبان دین می گویند که به زن نباید بیشتر از خواندن قرآن یاد داد و خط نوشتن را اصلاً نباید یاد داد چون باعث انحراف او می شود! در صورتی که در اسلام چنین نیست... وقتی تمدنی می میرد و مختصر می شود همه چیزهایی که در اصل آن تمدن بوده از بین می رود و زوایدی جایش را می گیرد. پس مسأله سوادآموزی زن و آزادی زن چیزی نیست که اخیراً بر جامعه اسلامی تحمیل شده باشد. ولی - بهر حال - بحث بر سر این مسأله به عنوان یک مسأله اجتماعی با مشروطیت آغاز می شود. مثلاً بلی که درباره زن در شعر ایرج و بهار و پروین آمده پیش از آن نبوده است. این مسأله در زن و تعلیم و تربیت او با مشروطه شروع می شود و یکی از درونمایه های اصلی شعر این دوره را تشکیل می دهد و در ادبیات قبل انعکاس آن اصلاً وجود ندارد.» (همان، صص ۴۲ و ۴۱).

ملك الشعرا بهار كه ذاتاً فردی نوگرا و متجدد بود در این زمینه نیز نوجویی خود را بروز داده و در هواداری از زنان و دفاع از حقوق آنها چنان شدت و حدتی از خود نشان می دهد كه حتی متعصبان مذهبی به دشمنی با وی كمر بسته و حكم تكفیر او را صادر می كنند. ولی بهار قدمی عقب ننشسته با سلاح شعر و قلم و پرده خرافات و تعصبات و اوهام را دریده و به حمایت از زنان بینوا و محروم برمی خیزد.

نكته ای كه بهار در باب زنان بدان پای می فشرد، تعلیم و تربیت آنهاست. وی بر این باور است كه با عدم تحصیل و علم آموزی زنان نیمی از سرمایه های مملكت به هدر رفته و كشور از استعداد های نیمی از جمعیت خود بی بهره خواهد ماند:

سوی علم و هنر بشتاب و كن شكر	كه در این دوره والایی ای زن
دریغاگر تو با این هوش و ادراك	به جهل از این فزوتتر پایی ای زن
دریغاگر حساب خود وطن را	به نیمه تن فلج فرمایی ای زن
به كار علم و عفت كوش امروز	كه مدام مردم فردایی ای زن

ج ۱ / ص ۶۰۸

از دیگر جلوه های نواندیشی بهار در باب زن مبارزه او با تعدد زوجات است كه در جامعه سنتی ایران - و دوره زندگی او - امری رایج و حتی از جانب شرع مورد تأیید بوده است. بهار در چكامة «زن شعر خداست» در این باره چنین می سراید:

زن یكی، مرد یكی، خالق و معبود یكی -
هر يك از این سه، دو شد مهره به بشدر باشد
زن خائن آتیه و مرد دو زن بیخرد است

وانكه دازد دو خدا مشرك و كافر باشد
می شوند آلت حرص و حسد و كینه و كذب

نسلها چون به یکی خانه دو مادر باشد

ج ۱ / ص ۴۲۱

نقد و نظر

همچنانکه پیش از این گفتیم، بهار جزو آن دسته از روشنفکران ایرانی است که بین سنت و مدرنیته در رفت و آمدند؛ نه می‌توانند از چنگال سنت فکری جامعه و زمانه خود رهایی یابند و نه می‌توانند چشمهای خود را به روی تحولات دنیای جدید ببندند و خوش باشی پیشه کنند. این تذبذب و حیرانی و درگیری‌های ذهنی در شعر ملک الشعرا خود را نشان می‌دهد.

از سویی همچون یک متفکر مدرن که برای زندگی دنیوی و تمتع از آن اجنالتی قایل است، دعوت به بهره‌گیری از دنیا می‌کند که:

جهان را نبایست کردن یله که برزوی گل جای مردار نیست
ببایست ورزید و بزداشت بهر بسوزند نخلی که بر بار نیست
و از سویی دیگر همچون صوفی زاهدی آسایش و بهره‌مندی را حواله به جهان دیگر می‌کند:

آسایش جاوید از آن سوی حیات است،

زین سو به جز از رنج و غم و درد و بلا نیست
از طرفی مخاطب خود را به کوشش و تلاش و سازندگی می‌خواند و برای او خطی از اختیار و اراده قایل است که:

به علم خویش بکن تکیه و به عزم درست
که علم و عزم ترا عزت و مقام دهد
قصیده پیام ایران

و از طرفی دیگر خیام وار فریاد بزاورد که:
خرسند باش تا گذرد خوش دو روز عمر
گرداندن زمانه به دست من و تو نیست

خوش باش و عشق ورز و غنیمت شمار عمر

کاین دهر جاودانه به دست من و تو نیست

ج ۱ / ص ۳۷۷

و بدتر از همه اینکه امور عالم را به دست فلک کجمدار و بخت و اقبال می دهند:

و یحک ای افراشته چرخ بلند / چند داری مر مرا زار و نژند

ج ۱ / ص ۵۳۵

(برای دیدن نمونه‌هایی دیگر از این تفکر رک: جلد اول دیوان - صص: ۲۲، ۴۰، ۵۴۶ و ... و جلد دوم دیوان

صص: ۳۸۱ و ۴۵۸ و ...)

از سویی زن را می‌ستایند و برای او ارزش و اعتباری لحاظ کرده و از حقوقش دفاع

می‌کند و از سوی دیگر همچون پدران و اجداد و حتی هم عصران سنت‌مدارش

چنین می‌گویند:

نیست زن پای‌بند هیچ اصول / بجز از اصل فاعل و مفعول

خویش را صد قلم بزک کردن / غایتش زادن است و پروردن

زن به معنی طبیعتی دگر است / چون طبیعت عنود و کور و کر است

هنرش جلب مایه و زاد است / شغل او امتزاج و ایجاد است

ج ۲ / ص ۱۲۳

و یا در جای دیگر می‌گویند:

زن یکی پیش میرزانکه بود فتنه و شر /

فتنه آن به که در اطراف تو کمتر باشد

ج ۱ / ص ۴۲۰

بهار پیوسته از حقوق طبیعی و شهروندی انسانها دم زده و طالب آزادی و

قانون‌مداری و نهادهای مدنی است ولی گاه نیز فرهنگ دیرپا و ذهنیت کهن شبان -

رنگی ایرانی را در شعر خود به نمایش می‌گذارد که:

قلب خود از یاد شاهنشاه مکن هرگز تهی
خاصه در میدان که شاهنشاه قلب لشکر است
از تو بی آئین و بی سلطان نیاید هیچ کار
زانکه آئین روح و کشور پیکر و سلطان سر است
موبد والا گهر دانی به فرزندان چه گفت؟
گفت حکم پادشاهان همچو حکم داور است
عیش کن گر دادت ایزد پادشاهی دادگر
پادشا چون دادگر شد روز عیش کشور است

ج ۱ / ص ۶۶۹

ظاهراً بهار در صدد آن بوده است که میان سنت و تجدد آشتی و تعاملی ایجاد کند و مؤلفه‌های مثبت غرب را گرفته اجزای ناساز با فرهنگ ما را وانهد اما این مسأله اولاً نیازمند درک درستی از هر دو فرهنگ است و ثانیاً مستلزم ارایه‌طرحی عملی و علمی برای تحقق این ایده.

هر چند در آشنایی ملک الشعرا با فرهنگ کهن ایران زمین حرفی و سخنی نیست ولی علی‌الظاهر او با روح و تمدن مدرن غربی به قدری بیگانه بوده است که می‌پنداشته می‌توان بزرگترین دستاورد این تمدن را که علم و دانش باشد، وارد کرد بدون اینکه اجزای دیگر ساختار اجتماعی ما تحت تأثیر قرار بگیرد:

ز غرب علم فراگیر و ده به معدۀ شرق که فصل هاضمه‌اش با تن انضمام دهد
علم و دانش و تکنولوژی ابزار است و جهان جدید با ابزارهای جدید ساخته
نشده بلکه با تفکر مدرن ایجاد گشته است و این همان چیزی است که در جهان
شرق حداقل در زمان بهار غایب بوده است مضافاً اینکه ملک الشعرا هیچ طرح و
برنامه‌ای برای بومی کردن علم و اندیشه غربی به دست نمی‌دهد. البته انتظاری هم
از او نمی‌رود چرا که وی یک شاعر است نه مصلح و احیاگر و فیلسوف.

منابع:

- ۱- فرشیدورد، خسرو - دریاچه ادبیات و نقد ادبی - تهران، امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۷۳ - ج ۱ ص ۲۷۸.
- ۲- زرین کوب، عبدالحسین - نقد ادبی - تهران، امیرکبیر - چاپ چهارم، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۶۴۱.
- ۳- وینگتسناین، لودویگ - رساله منطقی فلسفی - میرشمس الدین ادیب سلطانی، تهران، امیرکبیر.
- ۴- تاریخ تحلیلی شعر نو، ج ۱، ص ۱۵۳.